

## گفتاری پیرامون جایگاه عقل در اندیشه علمی امام خمینی (ره)

حجت الاسلام و المسلمین علیرضا تقوایی

### پیوند عقل ناب با عرفان و تعبد

اشاره: آنچه در ذیل می‌آید گفتاری پیرامون جایگاه علوم عقلی در اندیشه علمی حضرت امام خمینی (ره) است. حجت الاسلام والمسلمین علیرضا تقوایی استاد سطوح عالی فقه و اصول حوزه امام رضا (ع) و حوزه مروی در این بیانات ضمن تبیین جایگاه علوم عقلی در فهم دین به اهمیت این امر نزد امام خمینی (ره) پرداخته است. وی در سال 1340 در اراک به دنیا آمد و در سال 1355 به تهران مهاجرت نمود و پس از اخذ دیپلم ریاضی فیزیک، قسمت اعظم تحصیلات حوزوی را در تهران و بعضی را در قم گذراند. ایشان دروس خارج را نزد اساتیدی چون حضرات آیات غلامرضا رضوانی، جعفری اراکی و مهدوی کنتی گذراندند. وی در زمینه‌های عرفان، منطق، ادبیات، فقه و اصول تالیفاتی دارد لیکن تاکنون موفق به طبع آنها نگردیده است. وی هم‌اکنون در سطوح بالایی حوزه به تدریس فقه، اصول، فلسفه و عرفان مشغول است.

### جایگاه علوم عقلی و علوم نقلی

علوم عقلی، در مورد قوانین و قواعد کلی بحث می‌کند و از یک دیدگاه خاصی اشیا و عوالم را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. مثلاً موضوع فلسفه وجود مطلق بما هو موجود است، ملاصدرا (ره) در شواهد الربوبیه می‌گوید «من غیر ان یصیر ریاضیا او کیمیاویا» خصوصیت ریاضی یا شیمی یا فیزیک در آن شی را مد نظر قرار نمی‌دهد. مثل قانون علیت که یک قانون اساسی در فلسفه است، در مورد همه اشیا از جهت عامه بحث می‌کند و جهت مخصوصی را مد نظر قرار نمی‌دهد. لذا در محمولات مسایل فلسفی، یا مساوی با موجود است یا با مقابلش، مساوی با موجود است.

از طرف دیگر غایت فلسفه شناخت حقایق عالم و تمییز موهومات و امور باطل از امور حقیقیه است. علوم عقلیه جایگاه بسیار مهمی در علوم، دارا هستند و نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند و از یک جهتی همه علوم به فلسفه نیاز دارند؛ ولی فلسفه به علوم دیگر نیاز ندارد. چون برای شناخت مطلق، نیاز به مقدمات نیست ولی بر عکس است در شناخت مقید چاره‌ای جز شناخت مطلق نیست. به خاطر همین جایگاه مهم است که مقام معظم رهبری به آن تاکید کردند.

شاید از این حیثیت است که علوم عقلی کاملاً برای تمام اقشار می‌تواند قابل استفاده باشد. چون قواعد عقلی، مورد شناخت عقل است و عقل، حقیقتی است که همه گروه‌های علما و غیر علما از آن استفاده می‌کنند. مخصوصاً طریقه فلسفه که طریقه برهانی است، قابل استفاده برای تمام مخاطبین است.

البته حرف این رشد که فلسفه برای خواص است از یک جهت درست است چرا که منظور او فلسفه اصطلاحی و علمی است، ولی اگر فلسفه را به صورت کلی در نظر بگیریم، بین مردم جایگاه دارد و همه مردم از عقلشان استفاده می‌کنند. قواعد کلی فلسفه در شرع به طور وسیعی استفاده شده است. در مورد قانون علیت روایت داریم البته مدلول مطابقیاش را دقیقاً منظور نیست ولی به نوعی به این قانون اشاره دارد می‌فرماید «الله یجری الامور باسبابها» خطبای ما در منبر به مطالب عقلی<sup>۱</sup>شان فخر می‌کنند. گرچه از شعر و جدل و خطابه هم استفاده می‌کنند نقطه قابل اتکای آنها مطالب عقلی است.

مردم اگر چه عوام باشند تفکر می‌کنند، امام در این مسائل به مردم بسیار اتکا می‌کرد و می‌فرمود مردم فهمشان از خواص بالاتر است. در سخنرانی<sup>۲</sup>های امام معمولاً خطابه و جدل و شعر کم وجود دارد بلکه بیشتر مخاطب را به تفکر و تدبر و تعقل وادار می‌کند. قرآن کریم که مخاطبش عموم مردم و همه اقشار است مدام فریاد می‌زند: افلایتفکرون، افلایتدبرون، افلایعقلون و... در مورد تفکر آیه و روایت بسیار داریم اگر مخاطب توانایی تفکر نداشتند این قدر به صورت فراگیر توصیه نمی‌شد.

لذا روی این جهات، طریقه عرفان یک امر قابل اثبات برای دیگران نیست چون شهودات جزئی و شخصی است ولی طریقه فلسفه نه اگر کسی عقلش را به کار بیندازد به آن میرسد. چارچوب‌های همین فلسفه صدرا بی یا مشاء، فکری و عقلی است. و چارچوب‌هایشان هم ساده است. قرآن کریم هم همین طور است از قصه‌ها و تاریخ برای اثبات مسایل کلی استفاده می‌کند و در واقع مسایل عقلی را تقویت می‌کند نه آنکه به تنهایی از تاریخ استفاده کند.

روایات ما با کتاب عقل شروع می‌شود، در کتب روایی معمولاً شروعشان با کتاب عقل و علم است. نهایتاً علوم عقلی به این دلایل، جایگاه عالی و گسترده و مهم و ریشه‌ای در میان علوم دارد. علوم دیگر به عنوان تقویت‌کننده و تایید علوم عقلی است. استوانه و اصل علوم عقلی است. در روایت داریم «اول ما خلق الله العقل ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر» معلوم است اساس دین ما را عقل تشکیل می‌دهد. این روایت از امام صادق (ع) خیلی اهمیت دارد که فرمود: اگر دین مقدس اسلام نبود و شما عقلتان را به صورت کامل استفاده می‌کردید، می‌توانستید به شریعت اسلام دست پیدا می‌کردید، تمام دین ما بر اساس عقل است.

منقولات و لو جزئی باشند ختم به مسایل کلی می‌شوند. در اجتهاد چه اتفاقی می‌افتد؟ رد الفروع الی الاصول است. در دین جایی نداریم از محدوده عقل خارج باشد. ممکن است عقلمان به اندازه کافی کامل نشده باشد که آن را درک کنیم نه اینکه عقل درک نمی‌کند. نکته دیگر اینکه حتی وجه الله و عرفان و مطالب عرفانی که مثلاً عرفا می‌فرمایند و درست هم می‌گویند که جبریل گفت «لو دنوت انمله احرق» جبریل عقل کلی است و توانایی رسیدن به شهود اسما و صفات را که بالاتر از عقل است ندارد حتی این اسما و صفات و حقایق

اعیان ثابتہ تنزلشان در مقام عقل وجود دارد. لذا آیت‌الله جوادی می‌گوید هر مطلبی باید با عقل و وحی منطبق باشد. اصولاً عوالم مثلاً عالم ملک تنزل عالم مثال است، عالم مثال تنزل عالم عقل است و عالم عقل تنزل عالم اسما و صفات است. عقل که واسطه عالم اسما و صفات و دو عالم دیگر است همه حقایق را دارد یا به نحو حقیقت (نسبت به عالم پایین<sup>۹</sup>تر) یا به نحو رقیقت (نسبت به عالم بالاتر). در واقع فلسفه اعلی، فلسفه وسطی، فلسفه سفلی (دنیا) فلسفه اینجا به معنای علم است. فلسفه اعلی همین علوم عقلی است. اما علوم نقلی مربوط به فعل مکلف و مسایل جزئی‌تر است و جایگاه محدودتری را در دین را اشغال می‌کنند لذا به آن فقه اصغر اطلاق می‌شود این نکته مهم است که فقه اصغر در مورد فعل مکلف است، در واقع ظواهر انسان را به تکامل می‌رساند اما این دلیل بر بی‌اهمیتی آن نیست و لو اینکه محدوده‌اش پایینتر است ولی پایه است و اگر این پایه اشتباه باشد تا ثریا می‌رود دیوار کج! لذا از این جهت که جنبه مقدمیت دارد جایگاه مهمی دارد.

### تبعات فهم ناقص دین

کسانی شاید اینجا تصور کنند اهمیت بیش از حد به عقل موجب تضعیف قرآن و حدیث و بیتوجهی به نقل می‌شود. اینها در واقع قرآن و حدیث را نفهمیده‌اند. بنده بحث‌های فلسفی حوزه را چندین بار بحث کردم و دریافتم بحثهای عرفانی و فلسفی همه‌اش در قرآن کریم و احادیث است. اینها دین را کامل متوجه نشده‌اند! فقط یک قسمتی از دین را متوجه شدند. شاید این اشکال وارد باشد. بعضی از فقهای ما حتی در حد خیلی بالایی می‌رسند ولی حتی راجع به قرآن شناخت دقیقی ندارند. در فقه و رجال و علم الحدیث (از یک جهات محدود) بسیار قوی است اما در مورد قرآن و تفسیر آن آشنایی ندارد. چرا در حوزه علم تفسیر مذموم بود اگر عالم بزرگی تفسیر میگفت زیر سوال میرفت که علمش کم است. باید در معرفت‌شناسی و بصیرت<sup>۱۰</sup> مان تجدیدنظر کنیم در ابزار شناخت و بصیرت باید تجدید نظر کرد.

پس علوم نقلی در حین اهمیت زیادی که دارد اما قسمت محدودی از دین ما و شریعت مقدس را شامل میشود. اگر چه این نکته دقیق است که در واقع دین یک وحدت بسیط و حقیقی وجود دارد که قابل انفکاک از هم نیست. شریعت - طریقت - حقیقت که از هم جدا می‌کنند کار درستی نیست اصل مطلب درست است اما جدا کردن اینها از هم صحیح نیست. مثلاً می‌گوید در مسایل فقهی از هر کسی می‌خواهی تقلید کن، مهم معنویت است برای آن بیا اینجا فقه را بیا اهمیت جلوه می‌دهند. یا برخی فقها قداست را در فقه می‌دانند و معارف را خارج از دین می‌دانند! یعنی این قدر بیگانه شدند از دین که معارف و عرفان نظری و فلسفه را خارج از دین می‌دانند. غرض این است تمام این علوم یک حقیقت را معرفی می‌کنند و قابل انفکاک از هم نیست، فقه تنها نقص است، عرفان تنها نقص است، اخلاق تنها نقص است. برای همین هدف ما باید فردی جامع باشد و بین ظاهر و باطن، تخلق به اخلاق الهی، سیر مدارج عرفانی و فقه جمع کند، مثل امام که فقه و فلسفه و تفسیر و عرفان و رجالش همه یک حقیقتی بود که دارای وجه کامل بود. همه دین را پذیرفته بود. تسلیم یکی از منازل سالک است و این تسلیم به صورت کامل در امام تجلی کرد، نه به صورت ناقص و یک جهته!

### نقش علوم عقلی در تحول علوم نقلی

نه فقط فلسفه، بلکه عرفان و اخلاق در علوم که فقیه به آن می‌پردازد تاثیر مستقیم دارد. اینکه امام صادق (ع) میفرماید اگر عقل کامل باشد به دین دست پیدا کند ولو اینکه دینی برای شما نازل نشده باشد و توسط جبرائیل بیان نشده باشد این تجلی کامل در مثل امام است که هم در تعبد یگانه است، با فقه اصغر توانسته است اعضا و جوارحش را نورانی کند و بتواند این بدن نورانی پایه‌ای برای تجلی حقایق ملکوتی در وجود باشد هم تخلق به اخلاق داشت و قلبش را مهذب کرد و هم با عرفان روحش و یا فلسفه عقلش را سیراب کرد به بالاترین درجات رشد و تعالی رسانده است. چنین کسی در فقه خیلی خوب می‌توند نظر بدهد.

برخی گمان می‌کنند چون امام دید عقلی داشت و فلسفه کار کرده بود در نتیجه فقه خوبی نداشت و بیشتر به بحث علمای دیگر که در منقولات کار کرده‌اند متمایل می‌شوند این درست بر عکس است. به عنوان مثال در استعمال یک لفظ در آن واحد در چند معنا آخوند (ره) می‌فرماید این امر عقلاً محال است و استدلال عقلی می‌آورد که در کفایه است که اینها مانند مرآت است و فانی در معنا می‌شوند و جایی برای معنای دوم نمی‌ماند. امام خمینی (ره) بسیار عالمانه جایگاه امور اعتباری را حفظ می‌کند... جایگاه امور عقلی را نیز حفظ می‌کند، جایگاه امور جزئی و معرفتی و اخلاق را حفظ می‌کند. امام می‌فرماید لفظ نسبت به معنا بستگی به وضع واضع و جعل جاعل دارد، این یک امر اعتباری است و اشکال ندارد او چنین اعتبار کند. در این مسئله هر دو را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

دید وسیع عرفانی، عقلی، فقهی اخلاقی امام سبب می‌شود همه علما و همه اقشار جامعه علمی کشور همه را در راهی که باید بروند هدایت می‌کند و به همه محبت می‌کند. لذا آن پیرمرد وقتی وارد می‌شود و کتاب عرفانی امام را می‌بیند اولاً امام به او محبت میکند و ثانیاً شرح کتاب سحر را بر عکس می‌کند تا او نبیند و شخصیت او را حفظ می‌کند.

مرحوم شیخ (ره) چرا توانست در اصول نقطه عطف باشد؟ رسائل واقعا بی‌نظیر است از کفایه هم بهتر است. نقطه اوج رسائل جایی است که مطالب عقلی را مطرح می‌کند و با اخباریون به شدت برخورد کرد و آنها را با ادله قاطع رد می‌کند. شیخ پایه و اساس و مبنا در طرح مطالب اصول را عقل گذاشت. با همین قدرت عقلی قوی به راحتی فرق حکومت و ورود و تخصیص و تخصص را بیان کند و جایگاه آنها را به خوبی مشخص کند، قبل از آن در کتب اصولی به آن قدرت نبوده است.

طرف دیگر مبارزه شیخ (ره) هم خیلی اهمیت دارد با کسانی است که ظنون باطله و قیاسات باطله و موهومات باطل را جای عقل می‌گذاشتند! و در مقابل ائمه می‌ایستادند. شیخ اعظم در رسائل اینها را رسوا کرده است که ظنون باطله خود را پیروی کردند. در نتیجه راه اجتهاد کاملاً بر اینان بسته شده است، لذا در فقه اهل سنت باب اجتهاد بسته است هر چه همان چهار امام گفته‌اند تایید می‌کنند! اجازه تفکر در عمل به فقیهشان داده نمیشود.

مرحوم اصفهانی (ره) هم همین طور است. اصول با کفایه و رسائل و شاگردان ایشان تقویت شد به خاطر اینکه جایگاه خوبی برای عقل قائل شدند. قوت کامل نداشته است تا جایگاه هر بحث را تشخیص دهد عقل‌شان این خصوصیت را که همه جهت باشد - مانند امام -

نداشته است. ولی عموماً شیوه آخوند این نبوده است و به عقل بها می‌داده است.

## درسهای فلسفه امام

اصولاً عرفان نظری هم، نوعی فلسفه است چرا که تبیین عقلی شهودات و مسائل و حقایق عرفانی است. امام با جمع بین فلسفه، عرفان و تعبد و تخلق، به لحاظ نظری کتاب‌هایی که نوشته است در نهایت استحکام است. کسی نتوانسته بود به قوت امام این کار را انجام دهد، البته تا حدودی حاج آقا مصطفی بود. در علم اصول کسی به قوت امام در متاخرین وجود ندارد بلکه تا حدودی در متقدمین! دلیلش این بود که امام به عقل توجه خاصی داشت، حتی در عرفان در تعبد توجه داشت. در فقه نظراتش متین و اساسی است به خاطر اینکه به عقل بهای قابل توجهی داده است. در عرفان گاهی برخی علما دین را منحرف کردند و به سمت عزلت و تصوف و حتی فجیع‌تر از آن به سمت وابستگی به کشورهای خارجی خواسته یا ناخواسته سوق دادند. ولی امام توانست عرفان پویا را معرفی کند که نه تنها به عزلت و تصوف به وابستگی منتهی نشود بلکه دنیا اسلام را زنده کرد. دقیقاً به خاطر این بود که این عرفان، عقلی است و با عقل منطبق است. حتی اخلاق امام هم همین طور است. عقلش عقل فعال بود. خصوصیت عقل فعال این است که از یک طرف کاملاً مرتبط با عقل اول یعنی اسماء و صفات است. ارتباط کاملی با اراده عالم و تدبیر و نفس کلی - که با عالم ماده مرتبط است - دارد. کاملترین ارتباط با عالم ملک را دارد و از آن طرف با عالم اسما و صفات. به همین خاطر به آن عقل فعال می‌گویند چون از همه جهت فعلیت دارد یک جهت قوه هم ندارد. این عقل زمان‌مند و مکان‌مند نیست با اینکه تمام جزئیات مکان و زمان را در بر می‌گیرد. قیام امام هم این گونه است لذا کهنه نمی‌شود چون با عقل ارتباط دارد لذا زمان‌مند و مکان‌مند نیست. روز به روز جمهوری اسلامی زنده‌تر می‌شود. چون عقل فعال در امام کاملاً متجلی شده بود و هم رابطه با عالم اسما و صفات داشت و هم در ظاهر را به نحو کامل پوشش می‌دهد.

مقام معظم رهبری شاخصه مهم مکتب امام را معنویت و عقلانیت معرفی کردند چرا که معنویت با عقلانیت متجلی میشود بعضی اینها را ضد می‌دانند. عشق و عقل را دو چیز ضد می‌دانند در حالی که درست بر عکس است تجلی عشق حقیقی در عقلانیت حقیقی است. عرفان ظنون باطله را مذمت می‌کند سنی‌ها وقتی ائمه را کنار گذاشتند نرفتند در محدوده تعقل حقیقی چرا که تعقل حقیقی عین آموخته‌های اهل بیت بود و لذا اگر وارد این محدوده می‌شدند مجبور بودند تمام احادیث اهل بیت را تبلیغ کنند و چون این را نمی‌خواستند وارد ظنون باطله شدند.

در آثاری که علامه طباطبایی از خود به جا گذاشته است مانند بدایه و نهایه و اصول فلسفه و روش رئالیسم، فلسفه را از عرفان و علوم دیگر جدا کرده و مباحث را عقلی بررسی می‌کند و به فلسفه محض می‌پردازد. از جمله در تفسیرش فلسفه بر وجه دیگر علوم را غالب کرده است و این در المیزان کاملاً موج می‌زند. البته برخی گفته‌اند در برخی تعلیقاتش علامه واقعا نشان داده است به مطالب عرفانی پایبند است و به آنها اعتقاد دارد مانند رسائل ایشان.

این از یک جهت بسیار خوب است چرا که مخاطب شیوه بحث را می‌فهمد که شیوه بحث تفسیر عقلی است و روایی نیست. اگر روایت هم هست جنبه مرجوح است.

اما آثار ایشان به نظر یک کمبود دارد دلیلش این است علامه جایگاه عقل و مطالب عقلی را با این جداسازی آن طور که باید و شاید پیدا نکرده است، اما امام این جایگاه را پیدا کرد و این نقص را برطرف کرده است! امام جایگاه عقل حقیقی را توانسته حفظ کند. عقل حقیقی، تجلی تمامی اسماء و صفات در انسان است.

برای بنده شواهد و اسفار شیرین‌تر از بدایه و نهایه است. شرح اصول کافی ملاصدرا حتی باب عقلش، شیرین‌تر از تفسیر علامه است. گرچه این تفسیر عظمت خاصی دارد. شهید مطهری درباره عظمت المیزان گفته است ارزش آن را علمای دویست سال بعد متوجه می‌شوند. ملاصدرا کار عظیمی کرد و در فلسفه نقطه عطف کاملی را بنا گذاشت، اما آثار او عظمت آثار امام را ندارد! او می‌خواست بین فلسفه و عرفان جمع کند اما نتوانست، امام توانست عرفان ناب و حقیقی را با تعقل و فلسفه ناب گره بزند و آن را با تعقل ناب بیامیزد.

در آیه یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض، علمای ظاهری می‌گویند تسبیح زمین همان چرخش آن به دور خورشید است. ملاصدرا می‌گوید هر شیئی در عالم، عقلی دارد حتی جمادات که آن حقیقت عقلی، خدا را تسبیح می‌کند. امام تیر خلاصی را زده است گفته است هم حرف صدرا درست است و حقیقت عقلی تسبیح می‌کند هم اینکه چرخش زمین تسبیح است که تجلی همان تسبیح عقلی است، اما یک امر را باید مد نظر قرار دهید و همان ظاهر ملک هم تسبیح می‌گوید! چون فرمود هر چیزی یعنی هم ظاهر و باطن، عقل و مثال و ملک همه تسبیح می‌کنند. منتهی این تسبیح کردن را شما نمی‌بینید، چرا در قرآن دست می‌برید درست بر عکس آنهایی که می‌گویند عرفا از خارج مطالبی را به قرآن چسبانده‌اند، اهل ظاهر دین را از حقیقت خالی کردند. امام نقل و عقل را این گونه به هم گره زد.

این نوآوری امام است. همین نوآوری در عالم نظر را در عالم عمل و در خارج نیز پیاده کرد این انقلاب را پدید آورد. در نتیجه عارف از امام استفاده می‌کند فیلسوف و فقها از امام استفاده می‌کنند، مردم استفاده می‌کنند چون ارتباط حقیقی که بین آنها وجود داشت را بارز کرد. امام دست ملاصدرا را از پشت بسته است، چون او نتوانست عرفان را با عقل و ظاهر پیوند بزند ولی امام توانست و منشا آن هم این حقیقت الوهی بود که به امام افاضه شده بود!

## امام و متحجرین

روایت داریم، مومنین به اسلام ضربه نزده‌اند چون ایمانشان جلوگیری می‌کند. مشرکین هم نمی‌توانند ضربه‌ای بزنند چون شرکشان آنها را نابود می‌کند. کسی می‌تواند ضربه بزند که در ظاهر عالم باشد ولی منافق و زبان باز است. از اینها باید ترسید! بیشترین چیزی که از آن می‌ترسم همین است. متحجرین و منافق!

امامی که ریشه استبداد و استعمار را کند، حکومت اسلامی را در تمام دنیا مطرح کرد، نفوذ داد و صادر کرد همین آقایان متحجر، امام را مروج استعمار دانستند! کسی که به اسلام ضربه می‌زند همین‌ها هستند. عوام خیلی ضربه نمی‌زنند! مقدس‌مآبهای متصلب مخصوصاً اگر

وارد دنیا شوند، پاک ریشه دین را می‌کنند. لذا امام را خیلی زجر دادند. مثلاً انقلاب در اوج لحظه‌های حساس خود بود و خیلی شکننده بود همینها به بخشی از کشور ضربه زدند! الان هم همین طور است! بعد از رحلت امام چه کسانی صدمه زدند؟ البته باید این را هم بگوییم بهترین قشر کنونی جامعه ما روحانیت هستند و اینها هستند که صلاحیت حکومت را دارند. اما با این حال خیلی در بدنه روحانیت ضعف وجود دارد. در حوزه نباید به آنچه که امام طلایهدار آن بود پشت کنیم و حتی بعضاً و مقابل آن بایستیم!

### استغفار امام از فلسفه؟!!

برخی همین آقایان می‌گویند افرادی مانند ملاصدرا و امام خمینی(ره) که سالها فلسفه کار کردند در اواخر عمر خود از اینکه عمرشان در فلسفه صرف کردند استغفار کردند! اما باید توجه داشت امام(ره) از چه استغفار کرد؟ ملاصدرا(ره) از چه چیز استغفار کرد؟ او می‌گوید از خیلی تدقیقات خود استغفار می‌کنم! نقطه‌ای که فلسفه به خاطر دقتهای علمی محض از عرفان و تعبد جدا می‌شود، این نقطه آزار علماست. چرا که اینها فضل است و علم نیست. ملاصدرا شرح اصول کافی را بر اساس مبانی عرفانی و فلسفی نوشته است. امام در اواخر عمرش تفسیر سوره حمد می‌گوید که عرفانی<sup>9</sup>ترین تفسیر است. هیچ عالمی از این استغفار نمی‌کند بلکه از عقلیات محضیه‌ای که نقض و ابرام بیش از حد بشود که از معرفت و نقل جدا است که این هم ترک اولی است. امام از شرح دعای سحر و مصباح الهدایه استغفار نکرده است بلکه به آن افتخار هم می‌کنند.

ای کاش همه علما و حوزه‌ها به طرف راه امام بروند. ای کاش راه‌های خودشان را کنار گذاشته و راه امام را بروند! سنگ امام را خیلی‌ها به سینه می‌زنند اما راه امام را...